

کفتارهای عرفانی

سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

بستاد و چهارم

بایبیز ۱۳۹۰

فهرست

جزوه هشتاد و چهارم - گفتارهای عرفانی

سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)

صفحه

عنوان

در مورد مسأله‌ی قطع دست از انگشت‌ها در بعضی از سرقت‌ها /
مسأله‌ی غصب و به رسمیت شناختن مالکیت / در مورد ارث و
ورثه / دستورات و قوانین اسلامی / مالکیت معنوی / حق و وظیفه
در مالکیت / احتکار و گرانفروشی / حلال و حرام / برکت
و بی‌برکتی ۶

نیکی / قصاص / گذشت / وصیت عهدی و وصیت تملیکی / بعد
از آنکه وقف قطعی شد هرگونه تغییری داده شود مثل غصب
است / ماه رمضان و احکام روزه / احکام حج / آداب نشستن

- سرسفره، قدر و احترام نعمت ۱۶
- شاید یک منظور از دیدار این باشد که هر چه هست از یاد برود/
چنانکه محو دیدارم که گویی نقش دیوارم / چشم و دیدار / به هر
اندازه ایمان قوی تر باشد توبه قوی تر می شود / خطا و ثواب /
کدورت و نگرانی یک مؤمن از برادر مؤمن دیگرش و
- غل و غش ۲۶
- در مورد حدیثی از قول پیغمبر که می گویند: هر کس بشارت
تمام شدن ماه صفر را به من بدهد، من بشارت بهشت را به او
می دهم / اطلاع از غیب / تاریخ وفات پیغمبر / امور تاریخی ربطی
به مذهب ندارد / هفته ی وحدت / اختلافات از روی جهل ۳۷
- فهرست جزوات قبل ۴۷

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

در مورد مسأله‌ی قطع دست از انگشت‌ها در بعضی از سرقت‌ها / مسأله‌ی غضب و
به رسمیت شناختن مالکیت / در مورد ارث و ورثه / دستورات و قوانین اسلامی /
مالکیت معنوی / حق و وظیفه در مالکیت / احکام و کرائفروشی / حلال و حرام /
برکت و بی‌برکتی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مسائلی که باید در طی قرون فاش بشود و باید در طی قرون
به تدریج حل کنند، نکردند حالا یک مرتبه سی چهل سال همه چیز را
می‌خواهند حل کنند، این مشکل است هم در سیستم اخلاقیات اسلام
و هم در سیستم نظام حقوقی و نظام مدیریت مملکت. الان مثلاً در
فرانسه، من از انگلیس زیاد اطلاعی ندارم، یک مرتبه می‌گویند که
در ۱۵۳۰ مثلاً ۵۰۰ سال پیش یک چنین رأیی صادر شده و قضات
اینطور گفتند و روی این بحث می‌شود چیزی را کنار نگذاشتند همه
چیز را بررسی کردند و گفتند. ولی ما اینطوری نیستیم. حالا اقتصاد

اسلامی به اصطلاح می‌خواهیم، اسلام همه چیز دارد آنچه که مربوط به انسان‌هاست. اقتصاد دارد، مدیریت به‌قول امروز دارد، حکومت دارد، سیاست دارد، ولی اینها یک چیزی نیست که در بیست سی سال بشود. در طی قرون گذشته مثلاً کتابی دارد که ما در دانشکده‌ی حقوق کتاب فقهی که می‌خواندیم شریع از مهم‌ترین کتاب‌های شیعه است. در آنجا یک بابی دارد «باب رقیّت» یا «باب طلق»؛ یعنی باب بردگی و آزاد کردن. البته ما در دانشکده‌ی حقوق آنقدر محبت کردند که آن فصل را ما نمی‌خواندیم، می‌گفتند ضرورت ندارد. ولی در دروس غیر از دانشکده‌ی حقوق آن مبحث هم بحث می‌شد. نمی‌گفتند الان که بردگی در دنیا نیست و نباید باشد چه کار باید کرد؟ و به‌علاوه می‌گویند آن بردگی دیگر از بین رفت. پیش‌تر غلام و کنیز مثل حیوانشان بود گاو و گوسفند و اینها. آنطور بندگی از بین رفت ولی حالا یک بردگی بدتری شده یک بردگی صنعتی... به‌هرجهت اینها را باید به‌تدریج حل می‌کردند.

در اسلام همه‌ی این دستورات هم اخلاقی و اجتماعی همه به هم مربوط است برای اینکه بدانید مثلاً یک مسأله از مسائل خیلی حاد حکومتی به اصطلاح عدلیه‌ای قضاوت، مسأله‌ی قطع دست است در مورد بعضی سرقت‌ها نه همه‌ی سرقت‌ها. بعضی سرقت‌ها که شاید خیلی کم واقع می‌شود. در زمان حضرت امام محمدتقی یا امام

علی‌النقی یکی از این ائمه‌ی بعد از حضرت رضا علیه السلام اختلافی شد بین خلفای اهل سنت چون حکومت، حکومت اهل سنت بود. اختلاف شد که آیا این دست را که باید قطع کرد از کجا باید قطع کرد. بعضی‌ها می‌گفتند از انگشت‌ها باید قطع کنند، بعضی‌ها می‌گفتند از میچ باید قطع کنند. به نظرم بعضی‌ها هم می‌گفتند باید از بالا قطع کنند. برای اینکه اینها همه‌اش دست است. **فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا**، فرموده است که دستشان را ببرید چه کار باید کرد؟ خلیفه قاعدتاً باید حاکم باشد و از همه‌ی این چیزها هم خبر داشته باشد. از خلیفه پرسیدند چه کار کنیم؟ چه بسا برای این بود که پس فردا خلیفه از آنها بازخواست نکند و **وَالأخلفا** که همان فقهشان را هم چیزی نمی‌فهمیدند. خلیفه گفت نمی‌دانم از ابن‌الرضا پرسید، ائمه‌ی بعد از حضرت رضا را ابن‌الرضا می‌گفتند چون حضرت رضا علیه السلام در دوران حکومت عباسی یک برجستگی داشت بعدی‌ها را فرزندان رضا می‌گفتند. آمدند از حضرت پرسیدند. حضرت فرمودند از انگشت. گفتند چرا؟ دلیل چیست؟ حضرت فرمودند که در سوره‌ی قرآن گفتند که این آیه به نظرم در سوره‌ی جن است و صحبت اجنه البته نه صحبتی که بدرد نخورد صحبتی که قرآن می‌گوید. در آن آیه می‌فرماید **أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ**^۲

۱ . سوره مائده، آیه ۳۸.

۲ . سوره جن، آیه ۱۸.

مسجدها مال خداست. فرمودند کف دست هم مسجد است برای اینکه از مواردی که باید سجده کرد کف دست است، کف دست مسجد است، مسجد یعنی جای سجده پس کف دست، مال خداست مال خدا را حق ندارید ببرید که این در شیعه ماند.

بینید یک چیزی از آن قاعده‌ی اخلاقی از آن سوره‌ی جن تسلطی است بر همه. قاعده را برای جامعه آفریدند این باید همیشه باشد. در این مسأله‌ای که حالا به مناسبتی یادم آمد مسأله‌ی غضب است. در اسلام مالکیت خصوصی شناخته شده البته مالکیت خصوصی اینطوری نیست که حالا ما عمل می‌کنیم که آن را هم بحث می‌کنیم چه نوع مالکیتی شناخته شده. چون این مالکیت شناخته شده تجاوز به این مالکیت تجاوز به قانون است، تجاوز به قانون هم مجازات دارد. چطور مجازات دارد؟ یک‌طور مجازاتی که اگر طرف شکایت کند می‌آیند مال او را می‌گیرند به او پس می‌دهند و امثال اینها؛ آن به جای خودش. ولی بالاتر از این یک مجازات دیگری دارد به همه گفته‌اند که این ملک که این شخص غضب کرده در اینجا نماز نخوانید نمازتان باطل است. از آبی که در اینجا هست برنذارید بخورید یا وضو بگیرید وضویتان باطل است تمام جامعه را مأمور حفظ آن کرده و آن یک نفر را آنقدر محاصره کرده که خودش بیاید تسلیم بشود.

نمونه‌اش بعد از اصلاحات ارضی زمان شاه بود که در نعمت‌آباد

محمدآباد واقع شد و داستانش مفصل است، لابد شنیده‌اید. این به اصطلاح مجازاتی است طرز برگشت ملکی یا مالی. برای اینکه همه‌ی سازمان‌ها همه‌ی مردم بدانند تکلیفشان چیست؟ ولی یک وقت، آن که مالک است تکلیفش را نمی‌داند که در نتیجه موجب می‌شود که آن که مالک هم نیست تکلیفش را نداند. او تکلیفش را نمی‌داند این هم غصب می‌کند تکلیفش را نمی‌داند.

در شرح حال‌هایی که در فرهنگ دهخدا هم نوشته در تاریخ هم نوشته، فلان کس آمد به اصفهان موقعیتی به هم زد اول که آمد شب در مسجد می‌خوابید آخر که رفت چهارصد ده شش دانگ داشت؛ در ظرف سی، چهل سال. فلان کس آمد قرض می‌داد به صورت بیع شرع. درست همان روز بیع شرع اگر نمی‌آوردند پولش را بدهند سند را به نام خودش می‌زد و... در دهخدا بخوانید. شاید بعضی‌هایش در کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد تألیف حضرت رضاعلیشاه هم باشد به نظر من. وقتی اینطوری می‌شود آن هم می‌گوید که من راه دیگری که ندارم، می‌آیم این را می‌گیرم. ولی جلوی هر دوی اینها را باید گرفت.

حالا پس باید ببینیم وظیفه‌ی مالک چیست؟ وظیفه‌ی غیرمالک که معلوم شد، باید مالکیت طرف را به رسمیت بشناسد، تجاوز نکند. مالکیت آن مالک چیست؟ ما همه عادت داریم می‌گوییم که حق مالکیت. بله! مالکیت حقّی است ولی هر حقّی یک وظیفه دارد. به عنوان

مثال ببینید علی علیه السلام وقتی حکومت ظاهری بر او بار کردند حضرت مجبور شد قبول کند. در اولین خطبه یا خطبه‌ی خیلی مهمی فرمود که حاکم، خلیفه بر مردم حقی دارد، مردم هم بر خلیفه حقی دارند حق مردم بر خلیفه یعنی بر حکومت این است که عدالت و امنیت را در مملکت اداره کند و خودش نگذارد نه خودش نه دیگران سوءاستفاده از قدرت، از مقام بکنند. این حق رعیت است. حکومت بر مردم حق دارد. چه حقی دارد؟ خودش فرمود اگر خطایی دیدید از من، امر به معروف و نهی از منکر کنید. یک حق این طرف است یک حق آن طرف. به هر حقی یک وظیفه چسبیده است. بله حق مالکیت هم هست ولی حق مالکیت هم وظیفه به آن چسبیده است. از همین آیات قرآن اگر بررسی می‌کردند بحث می‌شد همین مسائل درمی‌آمد. در یک جایی در مورد ارث می‌فرماید ما اینطور مقرر کردیم که وقتی کسی مُرد اولاً اختیار همه‌ی اموالش را ندارد خیلی به او محبت کردیم گفتیم ثلث مال خود را می‌توانی وصیت کنی بدهی به امر خیر و مابقی آن، مالِ ورثه است به تو مربوط نیست. خداوند می‌فرماید (در واقع حالا این عبارت): من این را به تو دادم که زندگی کنی بعد از تو هم من خودم می‌گویم آن را چه کار کنند؛ تو که رفتی، رفتی. البته آنچه در زمان حیات بکند کار خیر و اینها خیلی خوب است. در حال حیات می‌توانی همه‌ی اموال خود را تدریجاً به کار خیر خرج کنی البته به قصد کار خیر نه به قصد اینکه

ورثه‌ی خود را محروم کند. خیلی‌ها مثلاً از وارث خود ناراضی‌اند برای اینکه او چیزی نبرد برمی‌دارند کارهای خیری این‌طرف و آن‌طرف می‌کنند این درست نیست. این علامت علاقه‌مندی به آن مال است این یک وظیفه‌ای است البته باید دید این مالکیت تا کجاها می‌رود؟!

یکی از محققین از فقرا هم بود از تهران راجع به مالکیت معنوی با من مشورت می‌کرد می‌خواست چیزی بنویسد، مالکیت معنوی یعنی مثلاً آن لیوان، این میز اینطوری نیست که ملک من باشد یک چیز غیرمالی است که ملک من است. مالکیت معنوی هم همینطور است.

کسی کتابی می‌نویسد دیگری به صورت قاچاق برمی‌دارد چاپ می‌کند، بهره‌ها از آن می‌برد گاهی هم ممکن است یک چیزی هم از آن اضافه و کم بکند. کما اینکه همین امروز صبح کسی که می‌خواهد *بستان‌السیاحه* را تجدید چاپ کند، چاپ جدیدی، با من صحبت می‌کرد می‌گفت این مسائل از اینجا حذف شده، این مسائل اضافه شده در چاپ‌هایی که شده است. گفتم تو بگرد آن واقعیت و آنچه که مؤلف آن حضرت مست‌علیشاه مرقوم فرمودند آن را پیدا کن و چاپ کن. یا کسی برای اینکه یادآوری پدرش بشود می‌آید سازمانی می‌دهد بیمارستان درست می‌کند، درمانگاه درست می‌کند، مدرسه درست می‌کند اسم پدرش را هم روی آن می‌گذارد برای اینکه هرکسی نگاه می‌کند این

اسم را بگویند کیست؟ چند قرن بعد این چیست؟ بگویند یک آقای بود برای یادگار پدرش این کار را کرده یا مدرسه می‌سازد. این اسم مدرسه آن هم جزء مالکیت است. اسم مدرسه را بدون اجازه عوض کنند این هم خودش یک نوع غصب است. همه‌ی زندگی ما شده غصب اندر غصب. این بی‌برکتی‌هایی که هست هفت هشت سال خشکسالی که باز هم به‌قول یکی تمام نشده خیال نکنید دیگر بارندگی شد و تمام شد. اینها مال همین بی‌برکتی است که ما داریم. یک‌طوری هم شده که غصب و غیرغصب، حلال و حرام قاطی شده. من و شمایی هم که خواهیم فقط حلال خور باشیم نمی‌توانیم، مگر برویم در بیابان ریشه‌ی گیاهان را بخوریم که مطمئن باشیم که حلال است. البته در تاریخ یکی از عرفا هست به نام حلال خور مشهور است. این است که مالک هم این وظیفه را دارد. وظیفه‌ی دیگر مالک هم این است که خداوند می‌فرماید ما این مقررات و این ترتیبات را دادیم برای اینکه مال، یک نیروی فشاری نباشد که بین اغنیای شما دست به‌دست بگردد. گئی لا یَکُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ^۱

حالا که اینطوری است می‌فرماید که از حضرت باقر در اصول کافی روایت است، خود من هم این را دیدم، چون اول در مجمع‌السعادات این مبحث را خواندم، به این خبر حضرت باقر

رسیدم بعد خودم رفتم در اصول کافی هم دیدم. حالا به چه عبارتی، معنا همین است. حضرت باقر فرمودند کسی که مال، ملکی دارد و این ملک کشاورزی را مثال زدند، این ملک می‌تواند صد خروار گندم حاصل کند مالکش کوتاهی کند در آبیاری، در کاشت، در برداشت و این زمین هشتاد خروار بدهد صد خروار می‌تواند بدهد ولی ورثه‌اش کوتاهی کنند این هشتاد خروار بدهد این مسئول است و آن بیست خرواری که نداده به گردن این است برای اینکه صد خروار گندم را که تو نمی‌خوری، مردم می‌خورند آنهایی که نخوردند ذی‌حَقِّند تو جلوی آنها را گرفتی؛ این از اقتصاد اسلامی. اگر این مسأله رعایت بشود دیگر ما محتاج به گندم از خارج نیستیم. یعنی روی مالکیت در ضمن اینکه شخص حق دارد یک وظیفه هم دارد. در مقابل این وظیفه مردم هم حق دارند. مردم حق دارند بگویند چرا این بیست خروار را کار نکردی؟

از همین جا هم قاعده‌ی گرانفروشی و احتکار مقررّاتش درمی‌آید. **وَيَلُ لِّلْمُطَفِّفِينَ^۱** یعنی وای بر آنها، نفرمودند چه کارشان کنیم؟ به عهده‌ی خود ما گذاشته. خدا وقتی می‌گوید **وَيَلُ لِّلْمُطَفِّفِينَ** وای بر مطفّفین یعنی ما مجازاتش کنیم دیگر، قانون بگذاریم. یا احتکار می‌گوید تو که مالک اینجایی این گندم را درآوردی چرا در دسترس مردم نمی‌گذاری؟

۱. سوره مطفّفین، آیه ۱.

در صدر اسلام یک سال قحطی شد که عامّه‌ی مردم در زحمت بودند آن سال عثمان تمام درآمد ملکش را آورد به مسلمین عرضه کرد، تقدیم کرد. قیمت آن را هم اگر می‌گرفت اشکالی نداشت. قیمت آن را هم نگرفت. این است که از صحابه‌ای است که تا زمان حضرت پیغمبر واقعاً از بزرگان بود. حضرت صالح‌علیشاه می‌فرمودند کاش که اینها (چند نفری را اسم می‌بردند) زمان پیغمبر می‌مردند، برای اینکه در آن صورت یکسر به بهشت می‌رفتند ولی ماندند حَبِطُ أَعْمَالِهِمْ^۱، اعمال گذشته‌شان هم حبط شد. حالا منظور، اینطوری غصب هم که گفتند برای همین نظام اقتصادی است که باید باشد. برای اینکه حلال و حرام را قاطی می‌کنند. بی‌برکتی هست الان درآمدها از قدیم خیلی بیشتر شده البته خرج‌ها هم بیشتر شده ولی بی‌برکت است. چیزهای دیگری هم راجع به برکت هست که برکت و بی‌برکتی چیست؟ ان شاءالله یک وقت دیگری.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۷ / سوره آل عمران، آیه ۲۲ / سوره مائده، آیه ۵۳ و...

نیکی / قصاص / گذشت / وصیت عهدی و وصیت تملیکی / بعد از آنکه وقف قطعی

شد هرگونه تغییری داده شود مثل غضب است / ماه رمضان و احکام روزه / احکام

حج / آداب نشستن سرسفره، قدر و احترام نعمت^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

آیه‌ای که قرائت شد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ فرموده است. مردم را سه قسمت کرده است. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.^۲ گروه دیگری از ابراران، إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ^۳، گروه سوّم که اسمش را نمی‌بریم گرچه ممکن است خدای نکرده عده‌ی زیادی از ما جزء این گروه باشیم ولی ان شاءالله که نه. گروهی که نامه‌ی عملشان را بدست چپ می‌دهند. حالا راجع به ابرار چون می‌گویند قرآن را با قرآن باید تفسیر کرد. اینجا می‌فرماید آن ابرار که ما گفتیم «بر» که عمل ابرار است، ابرار کارشان «بر» است یعنی نیکی است ترجمه بخوایم بکنیم نیکی است. نیکی این نیست که رویتان را به این طرف و آن طرف

۱. تاریخ ۱۳۸۴/۱/۱۲ ه. ش.

۲. سوره واقعه، آیات ۱۱-۱۰.

۳. سوره انفطار، آیات ۲۳-۲۲.

بگردانید بلکه نیکی آن است که ایمان به خدا بیاورید و ملائکه و اعتقادات و در آخر هم می‌فرماید وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ، نماز و روزه‌تان را انجام بدهید. حالا این رویتان را این طرف و آن طرف بکنید منظور چیست؟ یعنی اینقدر دعا بدون اینکه بفهمید، بخوانید و بدون اینکه حالات بعدی در شما باشد مرتب این طرف و آن طرف بروید، این نیکی نیست. نیکی آن است که دارای این اعتقادات باشید و نماز و روزه‌تان هم سر جای خودش باشد در آن صورت هر چه کردید جزء نیکی حساب می‌شود.

آیات بعدی راجع به قصاص است. در این آیاتی که امروز قرائت شد چندین مطلب هم فقهی، اجتماعی روانشناسی بیان فرمودند که همه‌اش خیلی مورد بحث امروز قرار گرفته است. می‌فرماید که: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى^۲ در خود این فِي الْقَتْلَى بحث در می‌آید. می‌فرماید قصاص بر شما محرز شد واجب شد یعنی قرار دادیم، حق دارید قصاص کنید. ولی این كُتِبَ عَلَيْكُمُ درست است که خطاب به هر یک از ما می‌شود كُتِبَ عَلَيْكُمُ یعنی بر شما مؤمنین نوشته شد ولی اینجا منظور جامعه‌ی مؤمنین است. بر شما جامعه‌ی مؤمنین، اجتماع، نه فقط فرد. فرد هم معنی می‌دهد یعنی هر فردی حق دارد تقاضای

۱ . سوره بقره، آیه ۱۷۷.

۲ . سوره بقره، آیه ۱۷۸.

قصاص کند ولی انجام قصاص را جامعه‌ی بشری باید بکند. بر جامعه‌ی بشری قصاص لازم است چرا؟ چون اگر قصاص نکند جانی‌ها، کسانی که گناهکارند جری می‌شوند، جسور می‌شوند. *فِي الْقَتْلِ* یعنی در قتل. آیا از این می‌شود استنباط کرد که در غیر قتل قصاص نیست؟ بعضی‌ها می‌توانند از این عبارت این را استنباط کنند به اضافه‌ی اینکه در آن سوره‌ی مائده که آمده راجع به مسلمین نگفته. فرموده است *وَكُنْتُمْ عَلَيهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ*^۱ بر آنها مقرر کردیم، نمی‌فرماید بر شما مقرر کردیم. به هر جهت در قتل، قصاص واجب است. اما این اجازه نه انجام قصاص است یعنی قصاص واجب نیست قصاص جایز است. *كُنِبَ عَلَيْكُمْ* را اگر فقط به فرد منسوب کنیم یعنی به هر فردی خداوند می‌گوید واجب شد بر شما قصاص، یعنی باید بکنید ولی *كُنِبَ* مال جامعه است، جامعه باید قصاص بکند به این دلیل.

اما افراد با توجه به اینکه مؤمنین را خداوند برادران هم خوانده کسی از برادرش قصاص نمی‌کند به هر اندازه ایمانش قوی باشد ایمان دو طرف، در این صورت گذشت می‌کند. این است که در آیه‌ی دیگری دارد می‌فرماید هرکسی از برادرش گذشتی بکند آن اندازه‌ای که گذشت کرده خداوند پاداش می‌دهد و بعد می‌فرماید که *فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أُخِيهِ*

سَيِّءٌ فَاتَّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ^۱ اگر کسی این کار را کرد و گذشت کرد، آن گذشت از ناحیه‌ی خداست. این برای آرامش دل طرفین است. هم این کسی که گذشت می‌کند آرام بشود که من که گذشت کردم خداوند هم می‌فرماید از جانب من گذشت کردید، عمل مرا تأیید کرده است. آن کسی که از او گذشت شده او هم خوشحال است. می‌گوید این برادر من به امر خدا گذشت کرد، خداوند بود که از من گذشت کرد. انس و الفت این دو با هم زیادتر می‌شود.

البتّه می‌فرماید که چون از طرف خداست دیگر بعد از اینکه گذشت کرد نمی‌تواند پشیمان بشود. از آن طرف، آیه‌ی دیگری هست که می‌فرماید که: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا^۲، خلاصه‌اش: کسی که به غیر حق کسی را بکشد مثل اینکه همه‌ی جامعه را کشته است. اگر کسی را بکشد ورثه‌ی آن مقتول ولیّ دم هستند می‌توانند قصاص بکنند می‌توانند گذشت بکنند. امّا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا مثل اینکه همه‌ی مردم را کشته است. پس از طرفی این همه‌ی مردم را هم باید کسی قصاص کند اینجاست که حکومت، حکومت اسلامی لازم دارد و از اینجاست که می‌گویند در زمان حکومت اسلامی، غیبت امام، این حدود قصاص به این صورت

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۸.

۲. سوره مائده، آیه ۳۲.

اجرا نمی‌شود. نه اینکه اجرا نمی‌شود این قوانین همیشه هست، مردم هم اگر قانون بگذارند باید مطابق همین آیات قرآن باشد.

این آیات خیلی مفصل است تفسیر آیات هم بحث‌های طولانی از لحاظ فقهی و هم بحث‌های طولانی از لحاظ اخلاقی و علمی و اجتماعی در آن هست بحث هم کرده‌اند.

آیات بعد راجع به وصیّت است. وصیّت البتّه اصطلاحاً دو نوع است. می‌گویند وصیّت عهدی و وصیّت تملیکی، هر دو را هم وصیّت می‌گویند. وصیّت تملیکی این است که ملکی را برای بعد از زمان خودش به کسی می‌بخشد. وصیّت عهدی این است که یک عهدی یک پیمانی جلوی وارث می‌گذارد. در واقع از آنها خواهش می‌کنند که این کار را بکنید آنچه راجع به مال او باشد که خودش مقررات خاصی دارد. این وصیّت عهدی هم وصیّت حساب می‌شود. وصیّتی که علی علیه السلام فرمود به ورثه خودش که برای ما درس است، از این نوع وصیّت عهدی است. ولی به هر جهت وصیّت از این عبارت فهمیده می‌شود گو اینکه ظاهر عبارت ممکن است بر وجوب تلقی بشود. **كُنِبَ عَلَیْكُمْ**، بر شما واجب شد محقق شد که وصیّت کنید، ولی چون به دنباله‌اش چیزی می‌گوید عبارتی که می‌گوید حمل کردند بر استحباب که وصیّت مستحب است، که این داستان را هم برای فهم درجه‌ی وصیّت شنیده‌اید. در کربلا دو پیرمرد از شهر کوفه فرار کردند یعنی

وقتی عبیدالله زیاد آمد گفت جلوی دروازه‌ی کوفه را بگیرند که هیچکس بیرون نرود تا جزء قشون حضرت بشود. این دو پیرمرد فرار کردند: مُسَلِم بن عَوْسَجَه و حَبِیب بن مَظَاهِر. حالا یادم نیست کدامیک اوّل کشته شد همیشه من آن دو تا را یکی می‌دانم، همه‌شان یکی هستند. وقتی مُسَلِم افتاده بود، لحظات آخر عمرش که حضرت بالای سرش آمدند حبیب هم بالا سر حضرت بود، هنوز جنگ نکرده بود، حبیب رو کرد به مُسَلِم گفت: برادر، گرچه من هم تا ساعتی دیگر پیش تو می‌آیم، من هم رفتنی هستم، ولی چون وصیت مستحب است اگر وصیتی داری به من بگو. در این لحظه آنها دیگر نه مال و نه دنیا و نه زندگی، هیچی یادشان نیست ولی مهم‌تر از همه‌ی اینها، چیزی که یادش بود گفت من تو را وصیت می‌کنم که از این آقا دست برنداری. منظور نشان دادن این است که تمام گوشه و کنار این واقعه‌ی کربلا همانطور که می‌گویند نمایش جهات اخلاقی اسلام است. بعد می‌فرماید: کسی که بعد از اینکه این وصیت را شنید (یعنی مطلع شد) و آلا کسی وصیت می‌کند، وقفی می‌کند، مسجد می‌سازد، مدرسه می‌سازد، بیمارستان می‌سازد، مؤسسه‌ی خیریه‌ای می‌سازد، وقتی می‌سازد همه می‌بینند، این از شنیدن بالاتر است. شنیدن کی بود مانند دیدن؟ این را می‌بینند کسی که بعد از این تغییری در آن بدهد تبدیلس کند، هر نوع تبدیلی بکند، برایش گناه دارد. این است که در وقف هم بعد از

آنکه وقف قطعی شد هیچگونه تغییری در آن نمی‌شود بدهند. هر گونه تغییری داده بشود مثل غضب است. اگر مسجد باشد آن مسجد دیگر غضب است نمی‌شود در آن نماز خواند. اگر مؤسسه‌ی خیریه باشد نمی‌شود از آن خیرات گرفت و امثال اینها، کسی که تبدیل کند هر چیزی را، البته اینها که من خیلی مختصر می‌گویم هم در علوم اجتماعی خیلی بحث می‌شود و هم در فقه.

بعد مسأله‌ی ماه رمضان را می‌فرماید و دستورات ماه رمضان. در ماه رمضان که احکامش را همه می‌دانیم در کتاب‌ها هم نوشته‌اند. اول می‌فرماید که: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ**^۱، واجب شد بر شما روزه همانطوری که بر قبلی‌های شما واجب شد؛ یعنی بر یهود و بر نصاری که با همان عهد آمدند. مؤمنین می‌دانستند آن آیاتی که بعد آن هست بعضی از احکامش را فرمودند مثل چیزی خورده نشود و غیره، بعضی از این آیه‌ی بعدی تفسیر کردند که **أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ**^۲ دو نوع تفسیر کردند. می‌گویند از اول خیلی‌ها آن محرّماتی را که در روز داشتند شب هم رعایت می‌کردند چون گفتند **كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ** در یهود اینطوری بود که اول افطار که افطار می‌کردند بعد دیگر در حال روزه بودند تا سحر. بطوری که اگر مثلاً

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۷.

افطار نکرده می‌خوابیدند بعد که بیدار می‌شدند دیگر حق نداشتند افطار کنند. همینطور از لحاظ عمل زناشویی، این کار را می‌کردند، اینطوری بود. بعد جهاتی پیدا شد که پیغمبر توجّه فرمودند که اینها چنین کاری می‌کنند این آیات نازل شد که نه! آنکه ما گفتیم *كَمَا كَتَبَ عَلَيَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ* یعنی همانطوری که قبلی‌ها هم روزه داشتند شما هم روزه دارید ولی احکامش آن نیست که شما می‌گویید و بنابراین از همان اول ما این مسأله‌ی شب را مستثنا کردیم. یعنی وقتی اول افطار شد از افطار تا سحر آزادید در همه‌ی اعمالی که در روز ممنوع بودید در شب آزادید. پیغمبر کار قبلی خود را تفسیر کردند. بعضی‌ها گفتند نه از اول اینطوری بود که باید این منع را در شب هم رعایت می‌کردند و بعد آن قسمت حاکم نسخ شد و حکم جدید آمد. این دو تا تفسیر است که خیلی مفصل است البته هر کدام هم دلایلی دارند. به هر جهت اول اینطوری بود این ممنوعیت را عمل می‌کردند و بعداً این ممنوعیت برداشته شد.

دنباله‌ی آن، آیات حج است که مبنای احکام فقهی حج قرار گرفته که در کتاب‌ها هست. مسأله‌ای که در اینجا مطرح است این است که رسم بود که اعرابی که به حج می‌آمدند چون حج از زمان حضرت ابراهیم بود در جاهلیت هم مردم به حج می‌آمدند منتها اینطور مدوّن نبود که ماه مشخصی باشد و چه باشد؟! به حج، به طواف خانه‌ی کعبه می‌آمدند. بعد کسانی که از طواف برمی‌گشتند حق نداشتند آن

لباسی را که در طواف پوشیدند داشته باشند. آن را باید به کسی می‌دادند یا دور می‌انداختند، این است که خیلی‌ها لخت لخت به طواف می‌آمدند، که حضرت این را منع کردند و آن قسمت ممنوعیت را هم برداشتند که ما لباس مخصوصی داریم، برای حج مانعی ندارد که سایر اوقات هم همان لباس را داشته باشیم. یکی دیگر هم اینکه از در وارد نمی‌شدند، یک گوشه‌ی منزل را سوراخ می‌کردند دری می‌گذاشتند و از آن در وارد می‌شدند. این هم خلاصه در این آیات لغو کردند. می‌فرماید که لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ^۱ آنجا هم فرمودند لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ نِيكِي نِيست، این خوبی نیست که هر خانه‌ای را از غیر در آن وارد بشوید؛ یعنی اصلاً این کار را در واقع، زشت قلمداد کردند که این ظاهرش برای حج است ولی با توجه به اینکه بعد از آیات روزه است و راجع به عمل زناشویی یک تعبیر و تفسیر دیگری هم از این هست که در بیان السعادة هم مرقوم فرمودند.

سر سفره که نشستید، اگر پنیر نعمت است مانع نان نیست، مانع خیار نیست، همه نعمت است. مادامی که سر سفره نشستید از این نعمت خدا دارید استفاده می‌کنید، نعمت‌های دیگر را مانع این نعمت نکنید. فقط رو به سفره بنشینید و فقط به سفره نگاه کنید تا وقتی که

۱. سوره بقره، آیه ۱۷۷.

فاتحه‌ی آخر مجلس یا دعای سفره خوانده شد. آنوقت آزادید. تا آن موقع در حضور این نعمت هستید. قدر نعمت و احترام این نعمت را هم بدانید. از طرفی پهلوی یک بنده‌ی مؤمن دیگری نشستید آن هم نعمتی است، کج نشینید برای اینکه توهین به او می‌شود. در خود آیات حج که در اینجا امشب قرائت شد، در این آیات نه، ولی در احکام هست: طواف خانه که می‌کنید باید شانه‌ی چپتان رو به خانه باشد اگر به هر طرف دیگری بشوید باطل است. یعنی در هر طرف نعمات خداوند هست از هر طرف که کج بشوید به آن که پشت سر شما قرار می‌گیرد توهین شده است. بنابراین همیشه مستقیم بنشینید. در مجلس هم هرگز رو به یک طرف نشینید مثل رو به مجلس که دایره است یا مربع است منظم به آن طریق بنشینید. خیلی معذرت می‌خواهم درست است این مسأله جزئی است ولی نشان‌دهنده و مربی یک فکری در ما هست.

شاید یک منظر از دیدار این باشد که هر چه هست از یاد برود / چنانست محو دیدارم که
 کوئی نقش دیوارم / چشم و دیدار / به هر اندازه ایمان قوی تر باشد توبه قوی تر می شود /
 خطا و ثواب / کدورت و نگرانی یک مؤمن از برادر مؤمن دیگرش و غل و غش^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

همه‌ی مشکلات روحی شما، حال شماست برای اینکه هیچوقت سؤالی نمی‌کنید ولی این هم هست گفته بودم، در اینجا در خدمت حضرت صالح علیشاه در همین بیرونی بودیم. مرحوم ابوالحسن مصداقی که یک اصطلاحی در عرفان هست در کتابها می‌نویسند: «عقلای مجانبین» که آقای مصداقی از عقلای مجانبین بود خیلی خالص و قدیمی بود خدا رحمتش کند. او از تهران آمد ایشان در اتاق بود، آخر کارهایشان تمام شده بود من هم در خدمتشان بودم آنهايي که کار داشتند رفته بودند ایشان تنها شدند و من. آقای مصداقی وارد شدند و سلام کردند بعد از مدتی صحبت و اینها، گفت که وقتی از تهران راه

می‌افتم یا تهران هستم هزارها سؤال در ذهنم هست که بیایم اینجا و بپرسم ولی وقتی می‌آیم خدمت شما، هم‌هاش یادم می‌رود. فرمودند که شاید یک منظور از دیدار همین باشد که هر چه هست یادت برود. یعنی وقتی ما مثلاً تعریف می‌کنیم حالا که فصل بهار است که خودمان می‌دانیم در زمستان یک کتابی بخوانید فصل بهار مثلاً بهار کجا؟ مثلاً سوئیس. یک جاهای دوردست. می‌خوانید ولی یک وقت فصل بهار می‌روید به سوئیس دیگر آنجا کتابی نمی‌خواهد بخوانید خود بهار سوئیس جلوی چشمتان است.

یک سؤال هم من خودم از ایشان داشتم، این را در کتاب‌هایی که روز منتشر می‌شود می‌نویسند یا ترجمه می‌شود: تجربه‌های دینی، نمی‌دانم تجربه‌ی دینی شاید نباشد؛ مراحل سلوک تربیتی یا تربیت سلوک، مراحل مختلفی است تجربه‌ای است که در همین روزها خدمتشان عرض کردم یا روزهای بعد گفتم که من وقتی از تهران می‌آیم خیلی اشخاص می‌گویند دستشان را ببوس، زیارت کن، سلام برسان، التماس دعا و... امثال این توهمات. من اسمشان را یادم می‌رود که بگویم یا اصلاً یادم می‌رود بگویم. فرمودند که همان لحظه‌ای که آنها به تو می‌گویند به من می‌رسد؛ یعنی نگران نباش که یادت می‌رود. حالا بعضی از یاد رفتن‌ها از این قبیل است؛ فراموشی‌ها یا از یاد

رفتن‌ها. به قول شعر دیگر می‌گوید: «چنان‌ت محو دیدارم که گویی نقش دیوارم» یعنی از همه چیز آدم یادش می‌رود. اگر این یاد رفتن، یاد رفتنی باشد که به یاد آدم هم هست، این خیلی خوب است. یعنی موقتاً آدم می‌رود به یک مرحله‌ای که در آنجا همه‌ی گذشته را فراموش می‌کند. این هم صفتی است که فراموش کردن گذشته یکی از صفات خدا هم هست یعنی شما اگر همه‌ی خطاها و گناهان را داشته باشید و بعد از صمیم قلب توبه کنید خداوند فراموش می‌کند نه اینکه واقعاً، خدا هیچی یادش نمی‌رود، خداوند به رویتان نمی‌آورد. این است که در عین اینکه از خطا و اشتباه باید احتراز کنید و سعی کنید که همیشه مطابق قواعد و قوانین (قوانین یعنی نه اینهایی که در مجلس می‌نویسند) طبق آنها رفتار کنید بعد اگر خطایی هم شد خدا وعده داده که اگر فهمیدی خطا کردی و خودت از گذشته خجالت کشیدی و توبه کردی همه‌اش را من یادم می‌رود. خدا یادش می‌رود ولی یک کاری می‌کند که خود آدم یادش نرود و این به‌عنوان مجازاتی است که در همین دنیا می‌کشد.

البته من ممکن است خطاها و گناهان زیاد بزرگی مثل همه‌ی مردم داشته باشم ولی یک چیز کوچکی می‌گویم که با وجود اینکه می‌دانم که خدا یادش می‌رود چون خطا کردم ولی معذک مثل خاری

است. کوچهای که در تهران منزل سابق ما بود کوچهای یک طرفه بود یعنی از این طرف نمی توانستیم وارد بشویم. مع ذلک هیچکس رعایت نمی کرد، ما هم رعایت نمی کردیم، برای اینکه منزل ما دوّمین منزل بود برای این دوّمین منزل باید یک فرسخ راه برویم بالا. یک مرتبه با ماشین آمدم وارد منزل بشوم کج شدم یک ماشین دیگر از بالا آمد، مسیر من غلط بود مسیر او درست بود. او گفت که یک خرده برگرد به عقب که من بیایم رد بشوم، من نمی دانم این غروری که در هر انسان فداکاری هست در من گفت که تو برگرد من باید بروم، منزلم اینجاست. اینقدر اصرار کردیم به دعوا نرسید البتّه همینطور پشت میز بودیم به قول آن کاشانی می گویند که: (کاشانی اینجا داریم؟ بله داریم ولی عیب ندارد بشنود) دو تا کاشانی با هم دعوا می کردند این یکی او را زد، آنی که مضروب شده بود گفت که چرا می زنی؟ تو این طرف جوی بایست من آن طرف جوی، فحش بده، فحش بشنو. این حرف خیلی عاقلانه است. حالا منظور، هر چه کردیم بالاخره من او را مجبور کردم همسایه ها هم آمدند و او را عقب زدند و من رفتم. رفت دیگر الان هم نمی دانم کیست، ولی همیشه نگرانم سال هاست. نگران یعنی که من در اینجا به حقّ او ظلم کردم. نه تنها ستم، ظلم کردم بلکه ناروا هم به او گفتم. ولی همین خطا و اشتباه را ان شاء الله خدا می بخشد.

منتها این را نگفتم برای اینکه بگویم که من خطای بزرگ ندارم و خطاهای من اینطور است، نه! خیلی خطای بزرگ هم دارم این را گفتم برای سادگی که یادم هست.

اما این مسأله با آن آیهی قرآن که می‌گوید: *فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ*^۱، کسی که به اندازه‌ی وزن یک ذره، ذره معمولاً این چیزهایی است که وقتی گرد و خاک هست یک غباری هست تکه‌های کوچک کوچک را می‌گویند ذره، به اندازه‌ی وزن آن ذره خیر داشته باشد آن را می‌بیند و اگر کسی به اندازه‌ی همان ذره بدی داشته باشد او را هم می‌بیند. آیا این با هم منافاتی دارد؟ ظاهراً منافات دارد. چطور می‌بیند؟ اولاً یک جا می‌شود گفت که چون تمام خوبی‌ها و بدی‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌ها در آنجا در وقتی انسان می‌میرد به صورت مجسم می‌بیند. در انسان از لحاظ روانشناسی زیست‌شناسی بگوئیم چشم و دیدار قوی‌ترین حس ماست؛ کما اینکه حرکاتی می‌کنند بدون زبان. کسی که یک خرده دقت داشته باشد از همان حرکات معنی حرفش را می‌فهمد یا از حرکات لب معنی حرفش را می‌فهمد. ولی از حرف، حرکتش را نمی‌تواند بفهمد چون دیدن قوی‌تر از همه است. بنابراین در آنجا چون تمام حواس دیگر از

بین رفته خداوند آنها را به صورتی نشان می‌دهد. این است که گفتند اغلب هم در مورد مؤمنین بودید یا شنیدید در موقع مرگ می‌بیند. خود علی علیه السلام فرمود که: **يَا حَارُ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرِنِي**، کسی که بمیرد مرا می‌بیند. یکی گفت:

ای که گفتی **فَمَنْ يَمُتْ يَرِنِي**
جان فدای کلام دلجویت
کاش روزی هزار مرتبه من
مُردمی تا بدیدمی رویت

در آن موقع دیدید همه می‌بینند، یک چیزهایی که ما نمی‌بینیم آنها می‌بینند. آقای سلطانپور را من بالای سرشان نبودم تازه است زیاد از داغ و ناراحتیش به سایر مسائل نمی‌پردازیم، یعنی فکر نمی‌کنیم ولی مرحوم آقای نورنژاد که باز هم غالباً خدمتشان رسیده بودید دیده بودید عموی من و پدر خانمم بود. ایشان در آن کسالت آخر که در بیمارستان خوابیده بودند کربلایی محمدعلی معصوم بیدختی همیشه در خدمتشان بود آنجا نشسته بود، (مرد سالمی درستی بود) گفت که یک وقت ایشان بین حالت خواب و بیداری گفتند که: سلام! چشم می‌آیم خدمتتان. من از ایشان بعد پرسیدم که با کی حرف می‌زنی؟ گفتند حضرت آقا (حضرت آقای صالح‌علیشاه) و مادرم تشریف آوردند با آنها صحبت

می‌کردم. منظور اینکه می‌بیند.

بنابراین ممکن است که خوبی‌هایی که انسان کرده می‌بیند و بیشتر و بزرگتر می‌بیند ولی بدی‌هایی هم که کرده البته، اگر توبه نکرده باشد می‌بیند. ان شاء الله عده‌شان کمتر است، اینها بیشتر است اگر هم توبه کرده باشد می‌بیند که افتادند چهره‌های ناجور و زشتی را می‌بیند که همه افتادند که اینها آنهایی است، کارهای خلافی است که کرده منتها خداوند چون فراموش کرده ولی نشانش می‌دهد، نشانش می‌دهد که بیشتر شکرگزار باشد که اینها را خداوند بخشید. این که یَرَهُ می‌گفتند. از طرفی بستگی به نوع خطای انسان و درجه‌ی قدرت توبه دارد چون توبه هم بستگی به ایمان دارد به هر اندازه ایمان قوی‌تر باشد، توبه قوی‌تر می‌شود.

در داستان کربلا که می‌گویند این توضیحات را اگر بدهند و اگر دادند ما متوجه بشویم مهم‌تر از خود قضیه است که دو تا توبه در آنجا داریم یکی توبه‌ی حُر که اینقدر قوی بود که جانش را برای قبول توبه داد، پرسید توبه‌ی من قبول است؟ فرمودند بله. جانش را داد جان دیگر عزیزترین چیزی است که ما داریم. یکی هم همان نصرانی است که اصلاً مسلمان نبود که آمد به قصد کار خطایی («خطا») که یعنی در آنوقت‌ها رسم بود، خارج از رسم نبود، جنگ که می‌کردند وقتی طرف را

شکست می‌دادند سرکردگان قشون امام را سرشان را می‌بریدند به‌عنوان افتخار می‌بردند) مزدی به او داده بودند، او آمد این کار را بکند. در یک لحظه توبه کرد. توبه چطوری است؟ نمی‌دانم اینهایی که توبه را تعریف می‌کنند که بایستی رو به قبله شش قدم برود هفت قدم از این طرف و...! توبه به دل است. او هم سر توبه، جانش را داد. برگشت و با آنها جنگ کرد که او هم شهید شد. بستگی به قدرت توبه دارد. همانطوری که ایمان درجات مختلف ضعیف و قوی و متوسط دارد توبه هم چون بستگی به ایمان دارد همینطور درجات مختلف دارد بستگی به این درجات توبه دارد. بعد از همه زجر می‌بیند و این زجر خودش مجازات آن است در همین دنیا می‌بیند. زجر چیز تازه‌ای نیست خودش از خودش خجالت می‌کشد و این ناراحتی این است که وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ جزئی‌ترین شَرِّی که بکند، می‌بیند. یعنی اینطوری است. این است که تمام چیزها، تمام حسابها حسابگری‌ها در اینجاست که حتی بعضی از این هم جلو رفته‌اند که می‌گویند شفاعت هم در اینجاست. در این دنیا است که شفاعت کنند؛ یعنی کسی را به راه ایمان بیاورند. ولی این آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید بترسید از روزی که نه بیع در آن هست و نه شفاعتی هست و نه قوم و خویشی اثر می‌کند که منظور آن روز است. اما آن روزی که اینها اثر

نمی‌کند این شفاعت‌هایی که اثر می‌کند، شفاعتی که هست، چیست؟
 ببینید یک ظرف آب بگذارید، سطل آب زیاد است، یک کاسه
 به اصطلاح، یک قطره روغن در آن بریزید، قطره چقدر است؟ خیلی چیز
 کوچکی است ولی پخش می‌شود تمام روی آب را می‌گیرد. خطا و
 ثواب هر دو اینطوری است مثل آن قطره‌ی روغن است. خطا مادامی
 که همه‌ی روی آب را نگرفته باشد قابل جبران است. یک دست
 می‌زنند، دستشان را از آن طرفی که روغن نیست می‌گیرند و همه را
 برمی‌دارند می‌برند. اما اگر همه‌ی روی آب را گرفت، دیگر نمی‌شود. مَنْ
 كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهَا حَبِطُهُ^۱ آیه را غلط نخوانم خدا می‌گوید اگر
 سیئه‌ای، سیئاتی، بدی اینقدر زیاد باشد که همه‌ی روی سطح آب را،
 همه‌ی قلب را بگیرد، دیگر به درد نمی‌خورد. ولی خیلی دیر ممکن
 است این کار بشود. برای اینکه فطرت انسان بر ایمان و بر خوبی است،
 مادامی که آن فطرتش باقی است، ایمانش باقی است آن ایمان به
 کمکش می‌رسد. شفاعت این است که دست را روی سطح آب
 می‌گیرند آن روغن و لکه را دور می‌ریزند. آن کسانی که ایمان دارند
 خداوند به آنها توفیق توبه می‌دهد به آنها دیگر اصلاً توفیق توبه
 نمی‌دهد برای اینکه اعتقادی ندارند اصلاً بد نمی‌دانند. یکی از این

سیئات را که خداوند تصریح کرده در مورد کدورت و نگرانی یک مؤمن از برادر مؤمن دیگرش است. می‌گوید... (خیلی فراموشکار شدم همه‌ی اینها، خیلی از آیات قرآن را حفظ بودم) به هر جهت می‌گوید که اینها را بعد از آنکه دیدیم خوبند و می‌خواهند وارد بهشت شوند، دم در بهشت دلشان را باز می‌کنیم، می‌شویم. غل‌ها و نگرانی‌هایی که دارند می‌شویم. بعد که آمدند این داخل با سایرین روبروی هم، تنگ هم می‌نشینند. یعنی همه‌ی دشمنی‌ها را از بین می‌بریم همه‌ی غل و غش‌ها را از بین می‌بریم. این نظیر همان کاری است که خداوند با پیغمبر ما در همین دنیا کرد. یعنی قبل از اینکه به پیغمبری برسد در کودکی که معصوم بود پیغمبر، بچه بود هر بچه‌ای معصوم است، آن برادران شیری او که با هم بازی می‌کردند یک مرتبه دویند پیش مادرشان گفتند بدو بیا که دو نفر آمده‌اند مثلاً سینه‌ی محمد را شکافته‌اند، دلش را درآورده‌اند و چه و چه که داستانش را شنیده‌اید. البته بعد بر این داستان اضافه کرده‌اند که آفتابه و لگن نقره آوردند و نمی‌دانم اینها را، این قسمت‌هایش را کنار بگذارید، بعد آمد دید که نه، محمد سالم ایستاده. از محمد پرسید. همان کودک به اصطلاح بعداً هم خود حضرت فرمودند که بله دو تا فرشته آمدند گفتند از جانب خدا مأموریم دل مرا درآورند و شستند. درجات زیادی را به من دادند.

همین کار را خدا با پیروان آن حضرت می‌کند. منتها حضرت آنقدر در دنیا و آخرت مسلط بود که با او در همین دنیا کردند. با ما ان شاء الله توفیقش را داشته باشیم. یعنی توفیقش این است که اولاً مؤمن باشیم با مؤمنین این کار را می‌کنند و ثانیاً تا بتوانیم در این دنیا خودمان غل و غش‌ها را از دلمان دور کنیم. بعضی غل و غش‌ها را نمی‌توانیم دور کنیم. آنها ان شاء الله با خداوند. ایمان داشته باشیم توبه بکنیم غل و غش‌ها را هم تا بتوانیم از خودمان دور کنیم. حالا ان شاء الله خدا به ما توفیق بدهد که همه‌ی این مراحل را انجام بدهیم.

در مورد حدیثی از قول پیغمبر که می‌گویند: هر کس بشارت تمام شدن ماه صفر را
به من بدهد، من بشارت بهشت را به او می‌دهم / اطلاع از غیب / تاریخ
وفات پیغمبر / امور تاریخی ربطی به مذهب ندارد / هفتگی وحدت / اختلافات
از روی جهل^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

نقل است که پیغمبر ﷺ فرمودند: هر کسی به من بشارت بدهد
که ماه صفر تمام شد، من او را به بهشت بشارت می‌دهم. حالا من
نمی‌دانم این حدیث صحیح است، چنین حرفی را واقعاً پیغمبر فرموده‌اند
یا صحیح نیست؟ بر هر دو فرض بحث کنیم.

بعضی‌ها می‌گویند که خداوند به پیغمبر فرموده بود که چه
تاریخی رحلت خواهد فرمود. آیه‌ی قرآن دارد مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ
وَلَكِنَّ اللَّهَ يُجْتَبِي مَنْ رُزِلَهُ مِنْ يَشَاءُ^۲، خداوند بر غیب خودش شما را

۱. تاریخ ۱۳۸۴/۱/۱۷ ه. ش.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۹.

مطلع نمی‌کند ولی خداوند از بین فرستادگانش، همه نه، از بین فرستادگانش آن کسانی را که بخواهد انتخاب می‌کند و غیب خود را به آنها اطلاع می‌دهد. قاعدتاً وقتی مطلق می‌گوید غیبش را به آنها می‌گوید یعنی همه‌ی مُعَيَّبات را در اختیارش می‌گذارد. در آیه‌ی دیگری از قول پیغمبر هم باز می‌فرماید: **لَوْ كُنْتَ أَعْلَمَ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْحَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ**^۱. قرآن به پیغمبر می‌گوید که به این مردم بگو که اگر من غیب می‌دانستم خیرم بیشتر می‌شد. این برای ما هم همینطور است ما اگر می‌دانستیم که زنده هستیم مثلاً برای آنهایی که خیلی زمین می‌خرند مثال زدم که آنوقت‌ها که جوان بودیم می‌گفتند که زمین‌های کنار بلوار کرج متری صنار، یعنی ده متر آن یک قران. هر چه پول داشتیم، کت و شلوارمان را هم می‌فروختیم زمین می‌خریدیم که حالا متری یک میلیون تومان است. **لَأَسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْحَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ** ضرری هم به من نمی‌رسید یعنی نمی‌گذاشتم. تا چیزی می‌خواست ارزان بشود فوری می‌فروختم **لَأَسْتَكْثَرْتَ مِنَ الْحَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ**. البته یک تعبیری هم بکنیم چون خیر از نظر پیغمبر غیر از خیر از نظر ماست. یعنی صورت ظاهر معنی آیه این است که عرض کردم.

جای دیگر خداوند به پیغمبر می‌گوید **قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحى**

إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا...^۱ الی آخر. به این مردم بگو من بشری هستم مثل شما (مثل شما را هم برای تأکید گفته و هم برای اینکه در عالم بشری از من زیادتر توقع نکنید) یوحی إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ، فقط به من وحی می‌شود. این یک آیه.

بعد یک آیه‌ی دیگری که می‌گوید: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَايِقِهِ^۲، ای انسان تو لنگ‌لنگان خلاصه با زحمت به سوی خدایت می‌روی و بالاخره به او می‌رسی؛ یعنی بعد از مرگ. پس معلوم می‌شود خود پیغمبر هم فرمود، بعد از مرگ هر کسی به سوی او می‌رسد تا چطور برسد؟ اگر ما بگوییم که پیغمبر چون می‌دانست که در ماه صفر رحلتش است این حرف را فرمود و گفت کسی که به من مژده بدهد ماه صفر رفته به او بهشت را مژده می‌دهم پس پیغمبر از مرگ بدش می‌آمد؟ درست است هر بشری از مرگ خوشش نمی‌آید کما اینکه در آیات قرآن هم می‌گوید کسانی که با فرشتگان خداوند و با جبرئیل و میکائیل دشمنی می‌کنند، بد می‌گویند آنها را لعنت می‌کند. فقط جبرئیل و میکائیل را فرموده است عزرائیل و اسرافیل را نفرموده است. چرا؟ چون هر بشری از آنها می‌ترسد. هر کسی که می‌گوید که من خطاهایم زیاد است مبادا اسرافیل در آن بوق بدمد و مرا بیچاره کند

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. سوره انشقاق، آیه ۶.

یعنی وقت بیچارگی من برسد. عزرائیل هم همینطور. این است که بشر طبیعی بله معمولاً از آنها می‌ترسد، ولی بشری که خداوند به او گفته نماینده‌ی من هستی از آنها نمی‌ترسد. بشری که ما می‌گوییم عزرائیل وقتی آمد پیغمبر در بستر بیماری بود کسی در زد حضرت فاطمه علیها السلام رفت دم در و برگشت گفت یک مرد خیلی متین، موقر گفت که اجازه بگیر که بیایم خدمت رسول‌الله. حضرت فاطمه علیها السلام آمد و عرض کرد به پیغمبر که یک چنین کسی اجازه می‌خواهد حضرت فرمود بگو بیاید او ملک‌الموت است از هیچکس اجازه نمی‌گیرد ولی از من اجازه می‌گیرد. یک چنین کسی دیگر از عزرائیل چه می‌ترسد که بگوییم چون حضرت از مرگ می‌ترسید گفت که ماه صفر که رفت! از طرفی این دون شأن پیغمبر است که بگوییم از مرگ می‌ترسید.

آن داستان است که در یکی از پیغمبران درجه‌ی دوّم بنی‌اسرائیل یعنی در واقع نمایندگان پیغمبر زمان بودند سلیمان پیغمبر بود، داود پدرش پیغمبر بود، ولی نمایندگی داشتند از طرف حضرت سموئیل نبی. پیغمبر آن زمان سموئیل بود اینها نمایندگان بودند. یکی از پیغمبران بنی‌اسرائیل وقتی ملک‌الموت پیش او آمد، گفت که برای چه آمدی؟ گفت آدمم خدمت شما تشریف بیاورید با هم برویم. گفت یک دقیقه صبر کن مناجات کرد گفت خدایا فرستادی جان مرا

بگیرند. آیا هیچ دوستی دلش می‌آید جان دوستش را بگیرد که فرستادی جان مرا بگیرد؟ خداوند گفت نه، راست می‌گویی، ولی آیا هیچ دوستی هم از اینکه دوستش دعوتش کند که بیا پیش من، بدش می‌آید و ناراحت می‌شود؟ این گفت نه، برگشت به ملک الموت گفت حاضرم.

بنابراین اگر ما بگوییم این روایت صحیح است این اشکال پیش می‌آید که پیغمبر ما از مرگ می‌ترسید، خوشحال می‌شد که ماه صفر بگذرد که دیگر تا صفر آینده از مرگ راحت است. این دون شأن پیغمبر است. این را چطوری حل کنیم؟

به سایر آثار خود پیغمبر و آثار ائمه و بزرگانی که از قول آنها نقل کرده‌اند باید مراجعه کنیم یک‌طوری آن را حل کنیم. اهل سنت شش کتاب دارند که می‌گویند اخباری که در آن است، آنها فقط از پیغمبر نقل می‌کنند اگر هم از امام ما نقل می‌کنند به‌عنوان سلسله‌ی روایات است. می‌گویند مثلاً زین‌العابدین گفت از پدرم شنیدم او گفت از پدرم او گفت از رسول‌الله شنیدم، گفته‌ی رسول‌الله. آنها شش تا صحاح دارند، صحاح سته می‌گویند ما در شیعه چهار کتاب داریم از سه نفر از علماء که مهم‌ترین آن کافی است. کافی یکی اصول کافی است یکی فروع کافی. چهار جلد آن ترجمه هم شده و الان موجود هست. چهار

جلد اول *اصول کافی* است؛ یعنی از اصول اعتقادات. شش جلد بعدی *فروع کافی* است؛ یعنی از احکام دینی نماز روزه و همه‌ی اینها. در آنجا یک فصلی دارد از شرح حال پیغمبر و شرح حال ائمه. کتاب *کافی* آنقدر مهم است که نقل قول از امام است که فرموده‌اند: *الکافی کافٍ لِشِيعَتنا*، کتاب کافی برای شیعه‌ی ما کافی است، آنقدر مهم است. در اینجا هم می‌نویسد که تولد حضرت پیغمبر و هجرت حضرت پیغمبر و وفات حضرت پیغمبر در دوازدهم ربیع‌الاول بود. اخباری هم قطعاً هست ۲۸ صفر را رحلت می‌گیرند ولی این اخبار از چه زمانی در شیعه متداول شد، نمی‌دانم. مبحث به اصطلاح مطالعات و تحقیق و بررسی من نبوده، زیاد اطلاع ندارم. ولی به هر جهت می‌گویند که ۱۲ ربیع‌الاول است. این را اگر بپذیریم حدیث درست در می‌آید یعنی پیغمبر می‌فرماید وقتی ماه صفر رفت وارد ربیع‌الاول شدیم من دیگر منتظر وصول هستم، منتظر وصال حق هستم و از این جهت خوشحالم. کسی که به من بشارت بدهد که دیگر ماه وصال رسید من هم به او بشارت بهشت می‌دهم. حالا بنابراین اگر بعضی مورخین، خیلی مورخین فعلی به خصوص در اهل سنت هم هستند که می‌گویند دوازدهم ربیع‌الاول وفات حضرت پیغمبر است آنها از اسلام خارج نشده‌اند آنها هم مسلمان هستند ما هم مسلمان هستیم می‌گوییم که در ۲۸ صفر. اولاً یکدیگر را باید قبول

کنیم و بعد هم این یک امر مذهبی نیست یک امر تاریخی است. ما در دبیرستان تاریخ ادبیات که می‌خواندیم مثلاً می‌گوید که تاریخ تولد انوری سنه‌ی ۵۶۱ بود بعضی‌ها می‌گویند ۵۶۳ بعضی‌ها می‌گویند فلان. هیچکدام اینهایی که این را می‌گویند و آنهایی که آن را می‌گویند با هم دعوا ندارند. مثلاً انوری یا اینها در زمان خودشان اهمیت شخصیتی داشتند و معذک این اختلافات در تاریخ تولدشان هست. یک امر تاریخی است ربطی به مذهب ندارد. یا تولد پیغمبر ما می‌گوییم ۱۷ ربیع‌الاول و حال آنکه همین کتاب کافی می‌گوید ۱۲ ربیع‌الاول، اگر کسی آمد گفت که خیر تولد پیغمبر ۱۷ ربیع‌الاول نیست و ۱۲ ربیع‌الاول است، چه اشکال دارد؟ حالا هر وقت باشد. الان پیغمبر در میان ما نیست، برای ما چه فرق می‌کند که امروز به دنیا آمده باشد یا پنج روز دیرتر؟ که این مسأله موجب اختلاف ما بشود و هرکسی آن یکی دیگر را تکفیر کند. یک کار جالب خوبی که شده بود که هنوز هم ادامه دارد این است که بین ۱۲ ربیع‌الاول و ۱۷ ربیع‌الاول هفته‌ی وحدت درست کردند یعنی به مناسبت تولد پیغمبر.

حالا منظور این مواردی است که اختلاف هست در زندگی عادی ما هم همینطور است. یک مواردی که اختلاف داریم در زندگی عادی می‌توانیم اینها را همینطوری ندیده بگیریم یعنی ربطی به

دوستی‌ها و اینها ندارد و گاهی اوقات هم این اختلاف اینقدر بی‌اهمیت است که راجع به آن اختلاف اصلاً بحث کردن ندارد.

یک وقتی یک فیلمی نشان می‌دادند که دو گروه با هم دعوا می‌کردند اختلافشان سر این بود که تخم‌مرغ را می‌پزند وقتی می‌خواهند بخورند از کدام سر بشکنند؟ از این طرف بشکنند یا از آن طرف؟ سر همین با هم جنگ می‌کردند و کشت و کشتار بود. این به‌عنوان مثال، مسأله را خیلی خوب روشن کرده بود. حالا ما هم باید سعی کنیم اینطوری باشیم. با توجه به اینکه بسیاری از اختلافات هم روی اشتباه و جهل پیدا می‌شود، اشتباه و جهل هم مورد استفاده‌ی خیلی از اشخاص که می‌خواهند اشتباه را نگه‌دارند استفاده می‌شود. اینجا مثلاً این مزار کاشی دارد کتیبه دارد و در اینجا نوشته که آن آخرش صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَالْعَصْرِ وَالزَّمَانِ وَإِمَامِ الْإِنْسِ وَالْجَانِّ مَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ از این سه فرسخی چهار فرسخی که مردم معمولاً پیاده می‌آمدند، بیایند ببینند که اینها هشت امامی‌اند یا بی‌امامی‌اند اصلاً امامی ندارند یا اینها چه می‌گویند؟

چون یکی می‌رود بر منبر و می‌گوید که اینها هشت امامی‌اند، می‌گویند هشت امامی‌اند. منبر رسول خدا، منبری که یک مرتبه عمر خلیفه‌ی دوم وقتی در زمان خلافت بود علی علیه السلام مشاور بود مشورت

می‌داد نمی‌گذاشت خلافی بشود جز بعضی مواقعی که شده در بعضی کارها ولی آن احساسات را نمی‌شود از کوچک‌ها هم گرفت دور کرد. بالای منبر در مسجد صحبت می‌کرد. زن‌های پیغمبر هرکدام یک اتاق داشتند که یک در آن به مسجد باز می‌شد، یک در هم به کوچه. هرکدام یک اتاق داشتند. حضرت فاطمه هم یک اتاق داشت یک در به مسجد باز می‌شد یک در هم به کوچه. بعد پیغمبر دستور فرمودند هر نه تا خانه‌ای که مال زن‌ها بود در رو به مسجد را بستند جز درِ خانه‌ی حضرت فاطمه و علی. این است که در باز بود می‌آمدند می‌رفتند. امام حسین کودکی بود برای اینکه دو سال، دو سال ونیم بعد از رحلت پیغمبر عمر خلیفه شد؛ یک کودک مثلاً هفت یا هشت ساله. آمد به مسجد دید که عمر بالای منبر است. حضرت دیده بود که بالای منبر پیغمبر بوده. صدا زد گفت که چرا بر منبر جدّ من بالا رفتی؟ از منبر جدّ من بیا پایین برو بر منبر پدرت. خدا رحمت کند عمر را، صد رحمت به عمر. آمد پایین؛ خلیفه‌ای که پیرمردها را شلاق می‌زد یا لگد می‌زد خیلی خشن بود. ظاهراً به حرف کودکی پایین آمد، جلو آمد امام حسین را بوسید بغل کرد گفت: چشم، آمدم پایین. پدر من منبر ندارد. حالا خوب بود که پدر او منبر نداشت و الا می‌گفت همین، منبر پدر من است. منظور، جهل است. خیلی اوقات جهل مردم است با

جهل باید مبارزه کرد. البتّه بعضی‌ها می‌گویند دین جاهل می‌پسندد، نه!
دین عالم می‌پسندد ولی عالمی که در مقابل علمِ کُل، سر تعظیم
فرود بیاورد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها

	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوّم)
مجموعه چهارم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه پنجم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه ششم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه هفتم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		
مجموعه هشتم: شامل ۵ تومانی (۱۰۰۰ تومان)		

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹-۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)	۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)	
		-	۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)	۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)	۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)	۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)	۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)	۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)	۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)	۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
		۸۰ شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	۸۱ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت اوّل)	۸۲ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)	۸۳ گفتارهای عرفانی، سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)		
		۵۰۰ تومان	۱۰۰ تومان	۱۰۰ تومان	۱۰۰ تومان		

مجموعه پانزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)